

یا هر چه خوانده همه در رخاک کن حکمت بدخوی در دست خوی
 گرفتار است که هر جا رود از چنگ خصومت او خلاص
 سینا بدیت اگر دست بلا بر فلک رود بدخوی بار
 خوی بدخوی در بلا باشد چو پنی که در سپاه دشمن
 نرفته افتاد تو جمع باش و اگر جمع شوند از پریشانی آنگه
 کن قطعه برو باد و ستان آسوده بشین، چو پنی در میان
 جنگ، و گر پنی که با هم هم زمانند، کار از ره کن و بر بار
 بر سنگ حکمت دشمن چو از همه جلیت در ماند نسکه دوست
 جنبانند آنکه بدستی کار باسی گنند که دشمن شودند سر مار
 بدست دشمن بکوب که از ازا احسنین خالی نباشد اگر از
 غالب آید بگرشتی و اگر آن از دشمن رستی تبت برود

معرکه ایمن شو خصم ضعیف تا که مغزش بر او چو دل ز جان بچو
 پند حسبری که دای که دلی سپارند مگر از تا و یکدی سپار
 پت بلبلان مرده بجهار سپار، خبر بد بیوم باز که از پند
 پادشاه را بر خیانت کسی واقف مگردان مگر آنکه قبول
 خود واقع شوی و گرنه بر هلاک خود سعی میکنی پت بیچ
 سخن گفتن آنگاه کن، که دای که در کار گیر دشمن پند هر که
 نصیحت خود دای می کند او خود نصیحت محتاج است
 فریب دشمن مخور و خود را مداح مخر که این دام رزق نماند
 و او دامن طمع کشاده احمق را سایش خوش آید
 چون لاشه که در کعبش دمی فریب نماید قطعه آلا نشنوی
 مدح سخن گوی، که اندک مایه لقی از تو در دلا بگرده

Copyright © King Saud University